**نعمت انقلاب اسلامی**

بیانات حضرت آیت الله مصباح یزدی (دامت برکاته)

 **اشاره**

به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در تاریخ 13/12/80 جمعی از خواهران دانشجوی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز با حضرت آیت اللّه مصباح دیدار کردند. ایشان در جمع آن‌ها درباره ارزش نظام اسلامی و مقایسه آن با پیش از انقلاب، علت مخالفت کشورهای استکباری با آن، ضرورت هوشیاری در حفاظت از آن و وظیفه نسل حاضر، بخصوص جوانان، نکات ارزشمندی مطرح کردند. حاصل این سخنرانی به محضر اهل معرفت تقدیم می گردد.

**برقراری نظام مقتدر اسلامی؛ نعمتی بدون پیشینه**

در این ایّام، مناسبت‌های متعددی هست که جا دارد درباره هر یک از آن‌ها در چنین محافلی بحث و گفتوگو شود. به نظر من، آنچه ضرورت بیشتری دارد که همه به آن توجه داشته باشیم این است که خدای متعال به مردم ما، به این ملت شریف و ولایتمدار ایران، در این دوران نعمتی عطا کرده است که نظیرش را به زحمت می توان در تاریخ پیدا کرد و آن برقراری یک «نظام مقتدر اسلامی» است که در رأس آن، جانشین امام زمان ـ صلوات اللّه علیه ـ قرار دارد و تمام ارکان این نظام باید اعتبار و مشروعیت خود را از ایشان کسب کند. چنین شرایطی را ما در دوران تاریخ خودمان سراغ نداریم. دولت‌های شیعی از همان زمان خلفای بنی عبّاس هم در ایران تشکیل شده اند، ولی دولت هایی پراکنده، آن هم به عنوان «تشیّع»; یعنی فقط به همین اندازه که رئیس حکومت شیعه بود یا بعضی از ارکان حکومت علاقه مند مذهب تشیّع و احکام اسلامی بودند; اما اینکه قدرتی مرکزی و فراگیر که رسماً بر اساس دین حکومت کند، در دوران تاریخ خودمان سراغ نداریم و این نعمت عظیمی است که، آن طور که باید و شاید، به اهمیت این نعمت نیندیشیده ایم.
انسان ارزش نعمتی را وقتی درک می کند که ضدّش را هم دیده باشد. انسان وقتی ارزش سلامتی را درک می کند که یک مریضی کشیده باشد؛ وقتی ارزش سیری را درک می کند که گرسنگی کشیده باشد؛ ارزش آب خنک را وقتی می داند که تشنه شده باشد، وگرنه انسانی که سیراب است و یک جا نشسته و هوا هم سرد است، بگویند یک لیوان آب سرد خنک چقدر خوب است، درک درستی از آن ندارد؛ چون هوا سرد است و احتیاجی هم به آب سرد نیست. یا اگر ـ خدای نکرده ـ انسان بیماری پیدا کند آن وقت می فهمد سلامتی چه نعمت ارزشمندی است!
شما ـ الحمدللّه ـ در دوران برقراری حکومت اسلامی زندگی می کنید و شاید همه یا بیشتر شما هم در همین دوران متولد شده باشید. دوران قبلی را ندیده اید که چه دورانی بود تا بدانید خدا چه نعمتی به ما داده است. خوب است گاهی از دیگران بپرسید که در آن دوران چه بر متدیّنان می گذشت و خدای متعال به برکت پیروزی انقلاب اسلامی، چه نعمت عظیمی به مردم ما داد و در سایه برقراری این نظام، چه به مسلمان‌های همه دنیا داد. این‌ها دو تا مطلب بسیار مهم هستند که هر قدر درباره شان بیندیشیم کم است.
اجمالا عرض می کنم: امروز در دانشگاه شما نماز خواندن، عبادت کردن، احکام دینی یاد گرفتن و حمایت از دین یک افتخار است؛ اما روزگاری بود که اگر کسی در دانشگاه صحبت از دین می کرد مسخره اش می کردند؛ اگر می خواست نماز ظهرش را در دانشگاه بخواند جرئت نمی کرد؛ چون دیگران به او می خندیدند و مسخره اش می کردند; می گفتند: تو هنوز نماز می خوانی؟ اُمّی هستی! دهاتی هستی! و مسائل دیگری که نه فرصت گفتنش هست و نه تاب شنیدنش. به هر حال، چنین دورانی بود.
از طرف دیگر، نه تنها در ایران اصلا امیدی نبود برای اینکه اسلام به عنوان یک قانون کشوری مطرح شود و کسانی به نام «دین» حکومت کنند، در سایر کشورهای اسلامی هم اصلا کسی خوابش را نمی دید.

**ایثارگری‌های مردم مسلمان ایران؛ افسانه سازی‌های تاریخی!**

اما وقتی چنین نظامی در ایران برقرار شد و این انقلاب به پیروزی رسید، مسلمان‌های کشورهای دیگر هم بیدار شدند و به خود آمدند; هم احساس عزّت و عظمت کردند و هم به فکر این افتادند که از ایران الگو بگیرند. علت اصلی مخالفت‌های آمریکا و کشورهای استکباری دیگر با این نظام هم همین ترسشان است که اگر این نظام در ایران پا بگیرد و رواج پیدا کند، کشورهای اسلامی دیگر هم هوس می کنند انقلاب کنند و منافع غرب، بکلی، به خطر می افتد. اینکه می خواهند این نظام را ـ به اصطلاح ـ به بن بست بکشانند و بگویند اسلام نمی تواند کشور را اداره کند، برای همین است که دیگران هوس نکنند انقلاب کنند. خوب، این نعمت نصیب ما شد و حتماً هم دیده اید و شنیده اید گل هایی در سایه این نظام پرورش یافتند; مردم چه فداکاری هایی کردند، چه ایثارهایی داشتند; در دوران انقلاب، پس از انقلاب، در دوران جنگ و دفاع مقدّس; چیزهایی که واقعاً در طول تاریخ کشور ما ـ با آنچه از تاریخ خودمان کم و بیش خبر داریم ـ به صورت افسانه جلوه کرد.
من به عنوان نمونه، یک مورد کوچک را می گویم: من وقتی طلبه شده بودم قدری با تاریخ اسلام آشنا بودم. یک داستان برای من بسیار شگفت انگیز بود و به صورت رؤیا جلوه می کرد که چنین چیزی چطور ممکن بوده است! و آن داستان حنظله غسیل الملائکه بود. ماجرا در جنگ «اُحد» اتفاق افتاد. جنگ اُحُد جنگی بود که درست در دروازه شهر مدینه ـ اکنون احد جزو شهر شده است ـ رخ داد. میدان جنگ مجاور شهر بود و چندان فاصله ای با آن نداشت. وقتی جنگ شروع شد مسلمان‌ها وارد صحنه شدند و سنگربندی کردند. جوانی بود به نام حنظله; جوان نورسته ای که از قراین برمی آید تازه به استقلال رسیده بود، فرض کنید حدود بیست سالش بود. این جوان تازه عروسی کرده بود. شب عروسی اش عده ای از مسلمان‌ها برای جنگیدن به جبهه احد رفته بودند. او شب را در مدینه ماند، طبق رسم هایی که بود ـ به هر حال ـ باید عروس و داماد در شب زفافشان همدیگر را ببینند. صبح با عجله به طرف میدان جنگ احد آمد، در حالی که فرصت نکرده بود غسل کند. در همان حال جنابت وارد میدان شد و به جنگ رفت و به شهادت هم رسید. پس از شهادت او، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمودند: می بینم فرشتگان آسمان را که حنظله را از جنابت غسل می دهند و به این مناسبت، او را «غسیل الملائکه» نامیدند; یعنی کسی که فرشتگان او را غسل دادند.
این داستان برای من عجیب بود که جوانی در آن زمان جوانی اش، در شب عروسی هنوز غسل نکرده بیاید وارد میدان جنگ شود. دست کم صبر می کرد دو ساعت بعد; مثلا، صبحانه ای می خورد، خودش را آماده می کرد، بعد به جبهه می رفت. این چه اشتیاقی بود که هنوز غسل نکرده به میدان جنگ رفت و شهید شد؟ این برای ما به صورت اسطوره جلوه می کرد که مگر می شود انسان این قدر به جهاد و شهادت اشتیاق داشته باشد و سر از پا نشناسد، آن هم شب عروسی اش؟
در دوران طلبگی، همیشه این داستان در ذهن من بود که چقدر مسلمان‌های صدر اسلام فداکار بودند! چقدر از خودگذشته بودند! در مقابل وظیفه جهاد، لذت‌های دنیا برایشان ارزشی نداشت! تا اینکه ماجرای دفاع مقدّس اتفاق افتاد و کسانی در این دوران، در کشور ما پیدا شدند که حنظله غسیل الملائکه به گرد پای آن‌ها هم نمی رسد. اگر ما یک نفر در تاریخ اسلام به نام حنظله غسیل الملائکه داریم، در دوران دفاع مقدس، صدها و هزارها جوان هایی داریم که حنظله باید خدمتگزار آن‌ها باشد، از لحاظ ایثار و شهادت طلبی و داستان‌های عجیبی که هر کدام آن‌ها درسی برای زندگی است، و این‌ها به برکت انقلاب و به برکت نَفَس حضرت امام (قدس سره) که به مردم خورد، روحشان را عوض کرد و آمادگی هرگونه فداکاری و شهادت طلبی پیدا کردند و عاشقانه به میدان جنگ رفتند.

**جوانان کشور اسلامی؛ مقایسه وضعیت دوران دفاع مقدّس و پس از آن**

از این نمونه‌ها زیاد شنیده اید. خوب است وقتی فرصتی پیدا می کنید این داستان‌های شهادت طلبی و ایثارگری‌های جوان‌ها را در دوران دفاع مقدّس بخوانید. این فرصتی بود برای اینکه استعدادهای نابی که در جوان‌های ما وجود داشت شکفته شود و با سرعت این‌ها رشد کنند. نمونه اش حسین فهمیده بود که امام (قدس سره) فرمودند: «رهبر ما آن نوجوان سیزده ساله است...»1اگر این انقلاب واقع نشده بود، این جریانات واقع نشده بود، فکر می کنید این‌ها کجا بودند؟ این جوان هایی که در میدان شهادت و سایر میدان ها، در میدان علم، تحقیق ـ الحمدللّه استعدادهای گوناگونی در این دوران شکوفا شد ـ و از جمله در ایثار و فداکاری و جهاد، اگر این انقلاب واقع نشده بود، این‌ها کجا بودند؟ این‌ها از همین بچه هایی بودند که امروز می بینید; جوان هایی که به مواد مخدّر آلوده می شوند، قاچاق فروش می شوند، در کوچه‌ها و خیابان‌ها ول هستند، دنبال رفتارهای ناهنجار هستند و چیزهایی که متأسفانه کم و بیش در گوشه و کنار مملکت دیده می شود، این‌ها به خاطر این است که شرایط فرهنگی عوض شده، محیط فرهنگی عوض شده به جای اینکه آن جور پرورش پیدا کنند و رشد کنند این جور انحطاط پیدا می کنند.
این مقایسه آن دو حال: از یک طرف، عظمت این نعمت را به ما نشان می دهد که نعمت انقلاب به وجود رهبری‌های حضرت امام(قدس سره) و آن حال و شور و هیجان و شوق و اشتیاقی که در مردم به وجود آمده بود چقدر ارزشمند بود و چه معجزه‌ها آفرید! و از یک طرف، وضعیت حال جوانانی این چنین! البته این‌ها چیزهای نادری است، ولی به هر حال، همین هم برای ملت شهید داده و انقلاب کرده خسران است که بعضی از جوان هایش را شما ببینید به جای اینکه به اوج شکوفایی معنوی و اخلاقی و روحی برسند در وادی دیگری وارد می شوند. این سیر صعودی و نزولی ـ که می توانید آن را به صورت یک منحنی ترسیم کنید ـ کم و بیش در همه جوامع وجود دارد.

**صعود و نزول جوامع**

بعضی جامعه شناسان چنین نظریه ای داده اند که اصولا هر جامعه ای یک سیر صعودی و یک سیر نزولی دارد و در نهایت، به انحطاط آن جامعه منتهی می شود تا از نو حرکت جدیدی در جامعه پدید بیاید و باز یک منحنی جدید صعودی رسم شود. حال این نظریه از نظر علمی صحیح است یا نه ـ به جای خودش ـ ولی تجربه تاریخی کم و بیش در همه جوامع چنین چیزهایی را نشان می دهد; یعنی وقتی یک حرکت معنوی و حرکت تکاملی در جامعه پدید می آید، اول رشد می کند و زود ترقّی می کند و به اوج خودش می رسد و پس از مدتی رو به انحطاط می رود; مثل فواره ای که بالا می رود، بعد سرنگون می شود.
در قرآن کریم هم مطلبی شبیه این معنا داریم: در سوره حدید می فرماید: (أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِاللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَکَثِیرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ) (حدید: 16) ترجمه آیه این است: آیا وقت آن فرا نرسیده است که مؤمنان دل هایشان خشوع پیدا کند، نرم شود، در مقابل یاد خدا دل هایشان فرو بشکند، خشوع پیدا کند و مثل گذشتگان از اهل کتاب ـ منظور یهود و نصاراست ـ نباشند که زمان طولانی بر آن‌ها گذشت و دل هایشان سخت شد (فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) و قساوت پیدا کرد و بسیاری از آن‌ها به فسق و فجور گراییدند؟ حال گذشتگان را ترسیم می کند. که از این‌ها برمی آید که پیامبران آمدند آن‌ها را هدایت کردند و رشد معنوی دادند، ولی در اثر مرور زمان تغییر کردند. تعبیر قرآن این است که (فَطَالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ)، زمانی بر آن‌ها طولانی گذشت تا اینکه دل هایشان سخت شد. این شبیه همان معناست، گویا یک منحنی را ترسیم می کند که این‌ها اول رشد کردند و به کمالی رسیدند و بعد زمان که طولانی شد، آرام آرام دوباره رو به انحطاط برگشتند.

**لزوم عبرت آموزی از تاریخ**

البته این به معنای جبر نیست که بر انسان تحمیل شود، اما جریانی عبرت آموز است. جا دارد انسان با توجه به جریانات گذشته، که در اقوام سابق پیش آمده است مطالعه کند و از داستان‌های تاریخی عبرت بگیرد که مبادا به انحرافات آن‌ها دچار شود، بخصوص با توجه به یک مطلبی که در احادیث شریف آمده است: از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)شیعه و سنّی به سندهای متعدد نقل کرده اند که فرمودند: آنچه بر بنی اسرائیل گذشت بر شما هم خواهد گذشت; یعنی هر حادثه ای برای بنی اسرائیل در تاریخشان پیش آمد برای شما هم پیش خواهد آمد. بعد این جمله را اضافه کردند ـ جمله عجیبی است ـ اگر بنی اسرائیل وارد لانه سوسماری هم شده باشند شما هم وارد خواهید شد!2منظور این است که آن قدر جریانات تاریخی مشابه هم هستند که جا دارد انسان از گذشتگان و تاریخ گذشته درس عبرت بگیرد و مواظب باشد به چالش هایی که آن‌ها مبتلا شدند مبتلا نشود.
البته این‌ها هیچ کدام جبرآور نیست و رفع تکلیف هم از ما نمی کند، فقط برای این است که از گذشتگان عبرت بگیریم. اینکه خدای متعال وقتی به هر جامعه ای نعمت هایی می دهد، اول قدردانی می کنند، مثل مریضی است که تازه از بستر بیماری در آمده، قدر سلامتی را می داند. وقتی مریض است مدتی باید پرهیز کند، درد و ناراحتی تحمّل کند، با خود شرط می کند که اگر سالم شد دیگر مواظب باشد ـ مثلا ـ بد خوراکی نکند تا مریض نشود، یا خوب مسواک بزند و مواظب باشد تا دندان هایش خراب نشود. ولی پس از مدتی یادش می رود، چند وقتی که مزه سلامتی را چشید و کم کم به آن عادت کرد، با خود می گوید: اگر امشب مسواک نزدم مهم نیست... بعد از چندی دوباره همان قضیه تکرار می شود.
در مسائل اجتماعی هم چیزی از همین قبیل وجود دارد. کسانی که سختی‌های دوران پیش از انقلاب را کشیدند، اوایل انقلاب قدر این نعمت را دانستند، حاضر شدند برای حفظ این نظام، از همه چیزشان بگذرند. آن قدر مردم فداکاری کردند که داستان هایش خواندنی و شنیدنی است. انقلاب که پیروز نشده بود و شرکت نفت در اعتصاب بود، نفت پیدا نمی شد و در سرمای زمستان، مردم باید صف‌ها می کشیدند; نفت را جیره بندی کرده بودند. اما بعضی جوان‌ها همان نفت خودشان را به خانه فقرا، پیرزن‌ها و افراد ناتوان می بردند; خودشان سرما می خوردند و یک گالن نفتی که داشتند به همسایه ضعیفشان می دادند که او سرما نخورد. آن صحنه‌ها چقدر زیبا بود! یک ظرف نفت برای ما قیمت ندارد، اما تحمّل سرما و اینکه انسان ظرف نفتی را که سهم خودش است به همسایه پیرزنش بدهد، خیلی زیباست!

**سیر صعودی ارزش‌ها و فرهنگ در کشور ما**

از این صحنه‌ها زیاد بود. اوایل نهضت مردم قدر این انقلاب را خوب می دانستند، آن قدر مواظب بودند احکام شرعی درست رعایت شود که نمی دانم چه چیزی برای شما نقل کنم. اگر توهّم می شد که کسی در خیابان می خواهد یک رفتار ناهنجاری انجام دهد آن قدر چشم‌ها به او خیره می شد که خجالت می کشید. مردان حتی با خواهر خودشان در خیابان درست نمی توانستند صحبت کنند یا حرف بزنند یا بخندند; نکند کسی توهّم کند که ـ مثلا ـ زن مقابل او اجنبی است! آن قدر ارزش‌ها در جامعه مطرح شده بود که مواظب بودند ظواهر جامعه حفظ شود، ارزش‌ها محفوظ بمانند و تخلّفی از احکام شرع انجام نگیرد. اگر کسی با خانمش می خواست به جایی برود در خیابان با هم صحبت نمی کردند یا اگر صحبت می کردند خیلی مؤدبّانه، نه اینکه ـ مثلا ـ بخندند و با هم در خیابان شوخی کنند. این‌ها اصلا دیده نمی شد. این نشانه آن بود که مردم قدر این انقلاب را خوب می دانند. این قدر مواظب هستند که مبادا ارزش‌ها کم رنگ شوند. اما به تدریج، مثل انسانی که وقتی سالم می شود دوباره یادش می رود سلامتی چه نعمت خوبی است و پرخوری می کند، ناپرهیزی می کند، کم کم راه برای فراموش کردن ارزش‌ها و دستاوردهای انقلاب باز شد، کسانی از بازارهای سیاه زمان جنگ استفاده کردند، وارد کردن اجناس قاچاق شروع شد و از زمان جنگومسائل معنوی هم به صورت دیگری سوء استفاده شد.
به هر حال، نمونه‌های زیادی هست، برای هر کسی متناسب با زندگی خودش. مرزها شکسته شد و کار به جایی رسید که از بودجه همین خانواده‌های شهدا ـ که این‌ها در واقع، وارثان اصلی این کشور هستند ـ از بودجه متعلّق به ملتی که این همه شهید داده است، جوایزی تهیه می کنند به نام یک نهاد دولت اسلامی، هدیه می کنند به بعضی از اشخاصی که سوابق فاسدی در دوران رژیم گذشته و الان دارند! بعضی اشخاصی که سوابق فاسدی در دوران رژیم گذشته داشتند و الان هم در دوران انقلاب، در خارج از کشور یا در داخل، به کارهای ضدّ اخلاقی مشغول هستند، وقتی می آیند این‌ها را احترام می کنند و برایشان جشن می گیرند.

**وظیفه ما در دوران افول ارزش ها**

این یک سیر نزولی است که متأسفانه در زمینه ارزش‌ها و فرهنگ شروع شده است. اگر بخواهیم ادامه پیدا نکند اول باید خودمان را بپاییم که به این آلودگی‌ها مبتلا نشویم، حواسمان را جمع کنیم; نگوییم «این کار عیبی ندارد، مواظب آن کار باشیم!»، «بچه‌ها رفتند، ما هم نمی توانستیم نرویم; جلسه دوستانه ای بود!»، «همه فلان حرکت را انجام دادند، ما هم نمی توانستیم انجام ندهیم; زشت بود، دعوتمان کردند به فلان پارتی شبانه یا روزانه، توقّع داشتند. اگر نمی رفتیم پشت سرمان حرف می زدند!» این‌ها آغاز کار است. قطعاً وقتی باب بعضی مجالس باز شد و بعضی حرکت‌ها انجام گرفت، کم کم قبح گناه جلوی چشم آدم می ریزد; اول گناهان کوچک و ـ خدای نکرده ـ بعد به گناهان بزرگ کشیده می شود! اول خودمان را بپاییم که آلوده نشویم، دوم سعی کنیم دست دوستانمان را بگیریم که نلغزند. زمینه لغزش، بخصوص برای جوان، فراهم است، بیش از پیرمردها. پیرمردها اگر یک دوران چهل، پنجاه ساله عمرشان را با سلامت گذرانده باشند به زودی سقوط نمی کنند، ملکه شان شده است، عادت کرده اند به یک زندگی چهل، پنجاه ساله، زود تغییر مسیر نمی دهند. اما جوان زندگی اش و روحیاتش شکل ثابت نگرفته، دایم در حال نوسان است، امکان لغزش برایش خیلی بیشتر از سالمندهاست. اول باید خودمان را مواظب باشیم که نلغزیم، به آفت‌های انحرافی مبتلا نشویم، بعد هم سعی کنیم دست دوستانمان را بگیریم. هم در عمل و هم در گفتار، سفارش کنیم، یادآوری کنیم: (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ)(عصر: 3) قرآن می فرماید: مؤمنان همدیگر را سفارش می کنند. فقط نباید یک گروهی آن‌ها را موعظه کند و آن‌ها فقط گوش شنوا داشته باشند، بلکه باید با همدیگر «تواصی» داشته باشند; یعنی طرفین به همدیگر نصیحت کنند. این نکته دوم: کسانی که هنوز نیفتاده اند مواظب باشیم نلغزند. سوم دست افتاده‌ها را بگیریم، بلند کنیم.
اول بنا شد مواظب باشیم خودمان نلغزیم; دوم دست دوستمان را بگیریم که نلغزند; سوم دست کسانی را که لغزیده اند بگیریم، بلندشان کنیم.
از سوی دیگر، باید سعی کنیم شرایط اجتماعی به گونه ای فراهم شود که نتوانند کسانی از این شرایط سوء استفاده کنند و علیه ارزش‌های اسلامی قدم هایی بردارند. این کاری عظیم است، وظیفه ای است بزرگ، ولی به هر حال، وظیفه واجبی است که به گردن نسل جوان است. صرف اینکه بگوییم در همه جوامع این جور چیزها پیش آمده است، این مجوّزی نمی شود که ما آن کارها را انجام بدهیم و در نتیجه، بلغزیم. درست است که مثل یک سنّت تاریخی می ماند که در همه جوامع، این سیر نزولی و صعودی وجود داشته است، ولی به هر حال، هیچ وقت تکلیف را از دوش کسانی برنداشتیم. این هشداری است که ما توجه داشته باشیم و بترسیم از اینکه خودمان مبتلا بشویم! چون نظیرش برای دیگران پیش آمده است. مواظب باشیم ما مبتلا نشویم! هیچ وقت این تجویز نمی کند که چون دیگران شدند، پس ما هم مبتلا می شویم.
قرآن این همه داستان گذشتگان را که نقل می کند، می فرماید این‌ها به عذاب‌ها و نکبت هایی مبتلا شدند: (وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُّؤْمِنِینَ) (شعراء: 8) کسانی که مبتلا شدند برای این بود که بیشترشان ایمان به خدا نداشتند، به دستورات دین عمل نمی کردند. این معنایش آن نیست که شما مجاز هستید مثل ما بشوید; معنایش این است که شما مثل آن‌ها نشوید.

**وظیفه ویژه نسل جوان در عصر حاضر**

حاصل عرایضم این است: برکاتی در اثر این انقلاب برای ما حاصل شد، اعم از برکات اخلاقی که بخصوص جوان‌های ما رشد اخلاقی فوق العاده و ممتازی پیدا کردند و هم نظم و انضباطی که در کشور واقع شد و امنیتی که ایجاد شد و هم پیشرفت‌های علمی. وقتی جوانی فکر سالم داشت و محیط آلوده نبود، او بهتر می تواند درس بخواند، ولی وقتی بنا شد انواع و اقسام عواملی باشند که او را به مجالس ناهنجار دعوت کنند طبعاً فرصت و انگیزه انسان برای درس خواندن کم می شود. شاید یکی از دلایل اُفت تحصیلی در دوران‌های اخیر هم همین باشد که وسایل تفریح‌های ناسالم زیاد شده است؛ جوان‌ها به آن‌ها می پردازند یا حتی در خانه شان هم که نشسته اند بعضی فیلم‌ها یا احیاناً بعضی‌ها استفاده‌های نامناسب از اینترنت و چیزهای دیگر باعث می شود که کمتر به درس بپردازند و پیشرفت درسی شان کم بشود.
همین طور در زمینه سیاسی، ما به استقلالی رسیده ایم، به عزّتی رسیده ایم که بیان آن داستان مفصّلی است. ما در نظر مردم دنیا چقدر پست بودیم، ما را به حساب نمی آوردند، نوکر آمریکا بودیم، هر چه او می خواست می شد. اما پس از انقلاب، کشور قدرتی در مقابل قدرت آمریکا شد. ایران چنان عزّتی پیدا کرد که وقتی امام (قدس سره) سخنرانی می کرد رئیس جمهور آمریکا کارهایش را تعطیل می کرد و گوش می داد، ببیند امام چه می گوید. در معادلات سیاسی بین المللی، ایران جایگاه مهمی پیدا کرد. الحمدللّه هنوز هم تا حد زیادی این عزت برای ما در سطح بین المللی محفوظ است. این همه که آمریکا با ایران دشمنی می کند، باز می بینید ما در روابط دیپلماتیکمان، حتی با کشورهای اروپایی، موفقیت‌های بزرگی نصیبمان می شود، به کوری چشم آمریکا! ولی به هر حال، این‌ها در معرض خطر قرار دارند. اگر بخواهیم این عزّت در سطح بین المللی، آرامش و اطمینان خاطر در سطح روانی جوانانمان، پیشرفت‌های اخلاقی، معنوی، و همین طور پیشرفت‌های اقتصادی، علمی، اختراعات و بسیاری از چیزهایی که در دوران پس از انقلاب نصیب مردم ما شد، این‌ها هم محفوظ بماند و هم سیر صعودی داشته باشد، ما باید همّت کنیم. هیچ کس از خارج نمی آید این‌ها را برای ما تضمین کند. این بستگی به نسل جوان ـ بخصوص ـ دارد که در آینده همّت کند این ارزش‌ها را حفظ کند و خودشان راه را ادامه دهند و در جهت ارتقائش و تعالی اش همّت بگمارند، زحمت بکشند و این حرکت تکاملی را ادامه دهند.
اما اگر روحیه راحت طلبی، تن آسایی و تنبلی در ما پیدا شد یا روحیه وازدگی، عدم استقلال، تقلید کورکورانه از دیگران و چیزهایی از این قبیل، همه این‌ها در معرض خطر قرار می گیرد. خدا هیچ ضمانتی نکرده است نعمت هایی را که به مردم می دهد الی الابد حفظ کند. مادام که خودشان در جهت حفظ آن نعمت‌ها فعالیت می کنند، خدا هم کمک خواهد کرد. اما اگر خودشان نخواستند، خدا آن‌ها را برایشان حفظ نخواهد کرد.
ما از یک سو، باید برکات این انقلاب را همیشه به خاطر داشته باشیم و خدا را شکر کنیم که در چنین زمانی زندگی می کنیم که به برکت خون‌های شهدا، امنیت، آسایش و وسایل تکامل معنوی برایمان فراهم شده است، و از سوی دیگر، باید نگران این باشیم که مبادا در اثر ناسپاسی‌ها و کفران نعمت، این نعمت‌ها از دستمان برود! به هر حال، دغدغه انجام وظیفه داشته باشیم که آیا تکلیفی را که به عهده ماست و خدا از ما می خواهد، درست انجام می دهیم، یا خدای نکرده ـ کوتاهی می کنیم؟
این ایام که ایّام تجدید میثاق با ولایت است، عید ولایت، و پیروزی انقلاب اسلامی است، باید برای ما هم عید میثاق جدیدی باشد. خاطره این حوادث وقتی تکرار می شود، بزرگداشت خواطر گذشته که به نام «عید» یا به نام‌های دیگری در طول تاریخ می ماند، برای این است که نظیر آن حوادث را ما در زندگی خودمان داشته باشیم و از برکاتش استفاده کنیم.
جا دارد در ایّام پیروزی انقلاب اسلامی و در زمانی که ارزش‌ها و هنجارهای دینی احیا گردید، شکرگزار این نعمت باشیم و با خدای خود پیمان ببندیم که شکرگزار نعمت‌های الهی باشیم. در این ایّام، باز تجدید میثاق کنیم که پیرو ولایت باشیم. این خاطره را همیشه در ذهن خودمان تجدید کنیم. ما امروز باید فرمان رهبرمان را به جای فرمان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از جان و دل گوش کنیم و سعی کنیم در راه دستاوردهای انقلاب و ارزش‌های اسلامی و اطاعت از مقام رهبری از هیچ چیزی مضایقه نکنیم.

پی نوشت:

1. امام خمینی، صحیفه نور، ج 14، ص 60، سخنرانی 22 بهمن 1359.
2. محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 60، ص 126، روایت 14، باب 32.

منبع: فصلنامه معرفت